

ایران جدید چطور قواعد بازدارندگی را تغییر داد؟

شهریور ۲۰ها دیگر تکرار نمی‌شود



علی ملکی

چیرنگار گروه سیاست

در طول تاریخ معاصر ایران، بارها تجاوز بیگانگان به مرزهای جغرافیایی کشور رخ داده است؛ تجاوزاتی که در مواردی به جدایی بخش‌هایی از خاک ایران انجامیده و زخم‌هایی تاریخی بر پیکر این سرزمین برجای گذاشته‌اند. از اشغال ایران توسط متفقین در جنگ جهانی دوم و بحران تجزیه‌طلبی در آذربایجان گرفته تا قراردادهای ترکمانچای و گلستان وقایع وحشتناک شهریور ۱۳۲۰ و دخالت‌های مستقیم قدرت‌های جهانی در کودتای ۲۸ مرداد، سرنوشت ژئوپلیتیک ایران به‌صورت پیوسته در معرض طوفان‌های بیرونی بوده است. در آن مقاطع تاریخی، دولت مرکزی یا درهم شکست یا چنان تضعیف شده بوده که راه برای تجزیه یا تسلط بیگانگان باز بوده است.

امروز، در حالی‌که ایران بار دیگر هدف حمله مستقیم از

سوی رژیم اسرائیل و ایالات متحده آمریکا قرار گرفته، بسیاری انتظار داشتند همان سرنوشت‌های پیشین تکرار شود. صهیونیست‌ها و حامیان غربی‌شان نیز به همین خیال دست به تجاوز زدند. اما آنچه رخ داد، متفاوت از این تصور پوچ بود.

حمله به ایران صرفاً یک اقدام نظامی نبود، بلکه آزمونی برای سنجش انسجام داخلی و ظرفیت بازدارندگی کشور و از بین بردن آن بود.

ایران، علی‌رغم درگیر بودن با نیروهای مهاجم خارجی و خطر فعالیت برخی گروهک‌های تروریستی مرزی، با پشتوانه مردم از این ۱۲ روز عبور کرد، بدون آن‌که حتی یک وجب از خاکش در معرض جدایی قرار گیرد، چه رسد به آن‌که در عمل جدا شود. برای فهم این تمایز تاریخی، بازخوانی برهه‌هایی از گذشته ضروری است؛ دوره‌هایی که در آن‌ها، خطوط پررنگ حاشیه نقشه ایران تغییر کرد یا در آستانه تغییر قرار گرفت.



۱۲۰۶؛ به‌سوی تجزیه بیشتر

مذاکرات صلح در روستای ترکمانچای انجام‌شد. نتیجه، معاهده‌ای بود که نه‌تنها بخشی دیگر از ایران را به دشمن واگذار کرد، بلکه امتیازات اقتصادی، قضایی و دیپلماتیک بی‌سابقه‌ای به روسیه بخشید. نخجوان، ایروان و اردوباد از ایران جدا و به خاک روسیه الحاق شدند. مرزها تا رود ارس عقب نشست. حق کشتیرانی انحصاری در خزر به روس‌ها داده‌شد. اتباع روسیه در ایران از شمول قوانین داخلی خارج شدند و حتی در صورت ارتکاب جنایت، محاکم ایرانی صلاحیت رسیدگی نداشتند.

این عهدنامه نه‌تنها بخش‌هایی از سرزمین ایران را از پیکره تاریخی‌اش جدا کرد، بلکه نوعی قیمومیت سیاسی و حقوقی روسیه را بر ایران تحمیل نمود. معاهده ترکمانچای یکی از نقاط عطف تاریخی در تجزیه سرزمینی ایران به‌شمار می‌رود؛ نقطه‌ای که به‌روشنی نشان می‌دهد چگونه فقدان قدرت بازدارندگی، به امتیازدهی تحقیرآمیز و ازدست‌رفتن بخشی از خاک می‌انجامد.

در سال‌های اولیه قرن سیزدهم، ایران قاجاری در کشاکش دو امپراتوری روس و انگلیس گرفتار شده بود. قفقاز که در روزگاران پیشین بخشی از قلمرو ایران صفوی بود، به‌صحنه‌ای برای جدال روس تزاری و ایران قاجاری بدل‌شد. با آغاز جنگ‌های نخست میان ایران و روسیه در اوایل قرن نوزدهم و امضای عهدنامه گلستان، ضربه اول بر ایران وارد‌شد. اما آنچه در ادامه و با عهدنامه ترکمانچای روی داد، فاجعه‌ای عمیق‌تر و خفت‌بارتر بود.

پس از چند سال وقفه و ناکامی در مذاکرات مرزی، ایران و روسیه برای بار دوم به نبرد برخاستند. روس‌ها با استفاده از برتری نظامی و اختلال سیاسی در دربار قاجار، موفق به تصرف تبریز و شهرهای کلیدی آذربایجان شدند. سقوط پیاپی شهرها، از مرند و خلخال تا مشکین‌شهر و سراپ، دولت ایران را به زانو درآورد و عباس‌میرزا ناچار به درخواست صلح شد. در این شرایط، انگلیس نیز با اعزام نمایندگان به روند مذاکرات ورود کرد، اما نه برای حفظ منافع ایران، بلکه به‌منظور تنظیم موازنه در رقابت با روسیه.

شاهزادگان گرجی در تبعید و نیز همکاری برخی خوانین محلی نیز کارساز نشد.

در این شرایط، ایران بافرستادن عباس میرزا به آذربایجان وارد جنگی دمساله شد. اگرچه در برخی نبردها مانند سکران پیروزی‌هایی به‌دست‌آمد، اما به‌تدریج با نفوذ روس‌ها در گنجه، شکی، پاکو، قریباغ و شیروان، ورق برگشت. ضعف ساختار نظامی ایران، انکای بیش از حد به انگلیس و فرانسه، اختلاف میان خوانین و نداشتن انسجام اطلاعاتی، شکست‌های مکرر را رقم زد.

سرانجام در سال ۱۱۹۲، معاهده گلستان در شرایطی تحمیلی به امضای ایران رسید. بر پایه این عهدنامه، بخش‌های گسترده‌ای از قفقاز از ایران جدا‌شدند. این معاهده با ترفندهای سیاسی، نفوذ انگلیس و خیانت برخی عوامل داخلی به ایران تحمیل‌شد. از آن پس، روس به‌عنوان قدرت بلامنازع در قفقاز و دریای خزر تثبیت‌شد و ایران، پس از سال‌ها کشمکش و خون‌ریزی، بخش مهمی از سرزمین‌های خود را از دست‌داد.

۱۱۹۲؛ خدا حافظ قفقاز

قفقاز، ناحیه‌ای راهبردی در مرز اروپا و آسیا، همیشه محل منازعه قدرت‌های بزرگ بوده‌است. با آغاز قرن هجدهم، روس‌ها به‌رهبری پتر کبیر چشم طمع به این منطقه دوختند؛ مسیری که در نهایت منجر به گسست پیوند تاریخی ایران با بخش‌های گسترده‌ای از سرزمین‌های شمالی شد.

پس از مرگ پتر، در دوران کاترین دوم، این تمایلات بیشتر‌شد. او با اراکلی خان، حاکم گرجستان، عهد بست و این منطقه را تحت‌الحمايه روسیه درآورد. در مقابل، آقامحمدخان قاجار در سال ۱۷۹۵ میلادی با حمله‌ای غافلگیرانه تفلیس را فتح کرد، اما پس از بازگشت به خراسان و قتل او، روس‌ها مجدداً وارد قفقاز شدند. سرانجام، با مرگ کاترین، لشکر روس عقب‌نشینی کرد؛ اما این عقب‌نشینی موقتی بود.

در سال ۱۸۰۱ میلادی، روس‌ها با استفاده از خلأ قدرت و حمایت از ولیعهد گرجستان، تفلیس را به اشغال درآوردند و با انقضاض حکومت محلی گرجستان، آن را نیمه خاک خود کردند. تلاش‌های پراکنده

۱۲۸۶؛ نقشه‌کشی استعمار در دل ایران

در ایران حکومت می‌کردند، اروپا در تب انقلاب صنعتی می‌سوخت و قدرت‌های بزرگ جهانی برای تأمین منابع خام و توسعه نفوذ اقتصادی، چشم به شرق و به‌ویژه ایران دوخته بودند. موقعیت ژئواستراتژیک ایران و ثروت‌های نهفته‌اش آن را به‌قطعه‌ای وسوسه‌برانگیز در نقشه‌منافع جهانی بدل کرده بود. اما ضعف ساختاری دولت قاجار، فساد اداری، وابستگی مالی و واگذاری بی‌دری امتیازات، کشور را به چل‌لانگاه رقابت قدرت‌ها تبدیل کرد.

روس‌ها از شمال آمده بودند و انگلیسی‌ها از جنوب، اما آنچه آن‌ها را

در سال ۱۲۸۶ یکی از سیاه‌ترین برگه‌های تاریخ ایران با امضای قراردادی میان دو ابرقدرت استعمارگر آن زمان، انگلیس و روسیه تزاری، رقم خورد؛ قراردادی که در پایتخت روسیه، سن‌پترزبورگ، بسته شد و ایران را بی‌هیچ دخالت و آگاهی از سسوی دولت ملی‌اش، به سه منطقه نفوذ تقسیم کرد: «شمال در دست روس‌ها، جنوب در سیطره انگلیسی‌ها و مرکز به‌عنوان منطقه بی‌طرف» که البته بعدها نیز طمع یکی از این دو قدرت شد.

زمینه‌چینی این قرارداد به سال‌ها پیش بازمی‌گشت؛ دوره‌ای که قاجارها

۱۳۲۰؛ اشغال از همه طرف

در اوایلین سال‌های سلطنت رضاشاه و هم‌زمان با اوج‌گیری جنگ جهانی دوم، ایران بار دیگر به‌صحنه تاخت‌وتاز قدرت‌های جهانی بدل‌شد. با آغاز جنگ در سال ۱۳۱۸، ایران رسماً بی‌طرفی خود را اعلام کرد، اما این موضع نه‌مورد احترام قرار گرفت و نه مانع از هجوم نظامی شد. حساسیت انگلیس نسبت به نفوذ آلمان در ایران، گسترده‌گی مرزهای شمالی با شوروی و حضور کارشناسان آلمانی در پروژه‌های صنعتی، بهانه‌هایی برای حمله به خاک ایران شد.

۱۳۲۶؛ بحران آذربایجان

در سال‌های برتنش پس از جنگ جهانی دوم، ایران بار دیگر در معرض تجزیه قرار گرفت. این بار نه توسط قوای انگلیس و آمریکا، بلکه از جانب متحد جنگی جدیدشان، شوروی. بحران از آنجا آغاز شد که ارتش سرخ با پایان جنگ، برخلاف توافقات قبلی، خاک ایران را ترک نکرد و هم‌زمان رژیم خودخوانده‌ای

۱۳۳۲؛ پایان رؤیاهای ملی

پس از ملی‌شدن صنعت نفت و خروج شرکت نفت انگلیس از ایران، دولت محمد مصدق با طوفانی از حجم بالای از بحران داخلی و خارجی روبه‌رو شد. او که با حمایت بدنه مردمی، روحانیون مستقل و جبهه ملی، زمامدار دولتی ملی بود، با اجرای سیاست بی‌سابقه ملی‌سازی نفت، منافع استعماری انگلیس را در خاور میانه به چالش کشید.

انقلاب اسلامی؛ پایان خاک‌فروشی

در ادامه این تاریخ پر زخم، دو مقطع به‌عنوان استثناهای روشنی خودنمایی می‌کنند؛ «جنگ تحمیلی هشت‌ساله با عراق و جنگ ۱۲ روزه اخیر با رژیم صهیونیستی» در هر دو، دشمن با قدرت تمام حمله کرد؛ در اولی، ارتش بعث عراق با

حمایت گسترده جهانی به خاک ایران تاخت، در دومی، رژیم اشغالگر با همراهی مستقیم حامیان غربی، به ایران حمله کرد. اما در هیچ‌کدام، حتی یک وجب از خاک ایران جدا نشد. این نه فقط به‌معنای قدرت نظامی، بلکه نشانه‌ای از انسجام

ملی، عزم راهبردی و بلیغ ژئوپلیتیک ایران است. برخلاف دوره‌هایی از گذشته که ضعف سیاسی یا گسست اجتماعی راه را برای تحمیل عهدنامه‌ها و تجزیه‌ها باز می‌کرد، در این دو برهه، ایران به نماد مقاومت بدل‌شد. در همین جنگ اخیر

آسیب‌ها و شکست‌های ناشی از پامسخ ایران به تجاوز رژیم صهیونی آن‌ها را موجب به درخواست آتش‌بس کرد. این قدرت بازدارندگی به‌وضوح نشان داد معادله قدرت دیگر به سود متجاوز رقم نمی‌خورد.